

عضو هیئت علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان
در گفت‌وگو با «پیام ما» از اهمیت و آسیب‌های شاه‌دژ می‌گوید

«شاه‌دژ»؛ روایت ناتمام «اسماعیلیان» پیش از الموت

۴

روزنامه

سال بیست و دوم | شماره پیاپی ۳۴۶۱ | یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۴۰۵ | قیمت ۱۰ هزار تومان |

www.payamema.ir

بدون مردم، هیرکانی نجات پیدا نمی‌کند

حفاظت مشارکتی، صرفاً دعوت مردم به کاشت چند نهال یا حضور در یک پویش محیط‌زیستی نیست، بلکه مستلزم آن است که دولت بخشی از اعتماد، اختیار و مسئولیت را نیز با جامعه تقسیم کند

۳



۵

ستون‌های نامرئی تولید

گزارش «پیام ما» از سهم نادیده زنان
روستایی و عشایری در اقتصاد و امنیت غذایی

عکس: حناد منصوری

یادداشت

آتش در جنگل قانون با عاملان حریق چه می‌کند؟



امجد داس مه |

معاون وزیر جایگاه حقوقی
رئیس سازمان منابع طبیعی

۳

یادداشت

سلام جنگلبان



ارضا نیکدخت |

اکارشناس منابع طبیعی |

۳

مسئولیت در برابر رنج دیگری



سارا روشن |

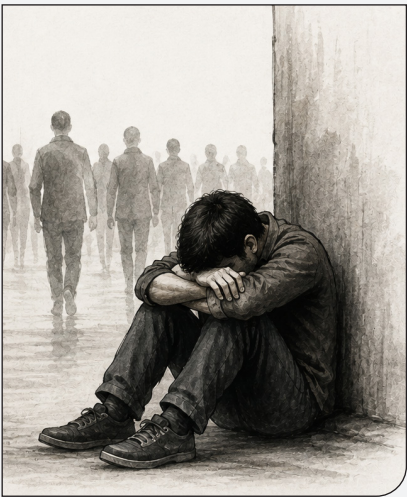
پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی |

شدن فرد در نقش اداری خویش است. تئودور آدورنو، متفکر انتقادی مکتب فرانکفورت، نیز با نقد علانیت ابزاری توضیح می‌دهد که چگونه انسان در منطق محاسبه‌پذیری و کنترل، به ابزاری قابل مدیریت فروگاسته می‌شود.

در چنین شرایطی، تقصیر مابعدالطبیعی فقط متوجه عامل مستقیم خشونت نیست، بلکه کسانی را نیز در بر می‌گیرد که با سکوت، انفعال یا سازگاری خود به تداوم این نظم یاری می‌رسانند. از سوی دیگر ابعاد این تقصیر به لحظه وقوع فاجعه محدود نمی‌شود، بلکه به نسبت ما با حافظه تاریخی نیز بستگی دارد. والتر بنیامین، فیلسوف تاریخ و منتقد فرهنگ، یادآور می‌شود که تاریخ رسمی اغلب تاریخ فاتحان است؛ تاریخی که در آن، صدای مغلوبان یا خاموش می‌شود یا به حاشیه می‌رود. از این منظر، فاجعه تنها با مرگ قربانی پایان نمی‌یابد، بلکه با حذف نام، روایت و تجربه او از حافظه جمعی ادامه پیدا می‌کند. فراموشی در اینجا صرفاً امری روان‌شناختی نیست، بلکه صورتی از خشونت سیاسی است. به همین دلیل، تقصیر مابعدالطبیعی را باید در پذیرش بی‌چون‌وچاری روایت‌های مسلط و بی‌اعتنایی به سرنوشت فراموش‌شدگان نیز جست‌وجو کرد.

امانوئل لویناس، فیلسوف اخلاق، این بحث را به سطحی بنیادی‌تر می‌برد و آن را در نسبتی مستقیم با دیگری صورت‌بندی می‌کند. در نگاه او، اخلاق انتخابی ثانوی یا قراردادی نیست، بلکه پاسخی آغازین به حضور دیگری است. لویناس از سوژه به‌مثابه «گروگان دیگری» سخن می‌گوید؛ یعنی سوژه فقط یک «فاعل مختار» نیست، بلکه از سوی دیگری فراخوانده، گرفتار و متعهد شده است. در این نگاه، بی‌تفاوتی صرفاً نوعی ضعف اخلاقی نیست، بلکه نوعی گریز از پیوندی است که خود انسان بودن بر آن استوار است. اخلاق از همان لحظه‌ای آغاز می‌شود که چهره رنج‌دیده دیگری

آرامش ما را برهم می‌زند و ما را به پاسخ فرامی‌خواند. در نهایت، تقصیر مابعدالطبیعی را نباید به احساسی مبهم و درونی از گناه تقلیل داد. این مفهوم به شکاف میان دیدن رنج و پاسخ دادن به آن اشاره دارد. راه عبور از این وضعیت نیز، علاوه بر همدلی، مستلزم نوعی مسئولیت‌پذیری فعال است؛ ایستادن در برابر ساختارهایی که بی‌تفاوتی را بازتولید می‌کنند، مقاومت در برابر فراموشی سازمان‌یافته و حفظ حساسیت اخلاقی در مواجهه با رنج دیگری. در این معنا، شهادت دادن، یادآوری کردن و تن ندادن به عادی شدن رنج صرفاً کنش‌هایی اخلاقی نیستند، بلکه صورت‌هایی از دفاع از انسانیت‌اند. تقصیر مابعدالطبیعی به ما یادآوری می‌کند که بی‌طرفی در برابر رنج هرگز کاملاً بی‌طرفانه نیست؛ زیرا همین سکوت می‌تواند به یکی از شرط‌های تداوم فاجعه تبدیل شود.



چوبک‌هایی که دیده نمی‌شوند!

نقدی بر اسطوره‌سازی فردی در بستر موفقیت‌های جمعی



سید محمود چاوشی |

امریتگرا

استاد حسن قمی به‌عنوان معمار میرزا علی‌اصغرخان، آتاپک اعظم، به‌عنوان سرمایه‌گذار و ناصرالدین‌شاه برکاشی‌ها نوشته شده است. شاید بتوان گفت این رسم تا حدی متأثر از شرایط همان دوره بوده است، اما آنچه نگران‌کننده به نظر می‌رسد، تداوم همین عادت تا امروز است. متأسفانه در سال‌های بعد نیز این روند ادامه پیدا کرده و فقط نام تولید و گاهی نام پانی بر دهنه بنا حاکم شده است و کم‌تر از عوامل اجرایی نامی برده می‌شود. گویی فقط یاد صاحبان قدرت و سرمایه‌هایست‌ماندن بر دیوارهاست.

این الگوی فردمحور، ریشه‌ای تاریخی در فرهنگ ما دارد که در اسناد و کتاب‌های تاریخی نیز نمایان است. در تاریخ‌نگاری ایرانی همواره بر نقش پادشاهان، وزیران و فرماندهان تأکید شده و از عموم مردم و مجریان میانی کمتر یاد شده است. علیرضا ملایی‌توانی در کتاب «گفت‌مان رسمی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی پیرامون رضاشاه» به‌طور مفصل به این ویژگی تاریخ‌نگاری اشاره کرده و توضیح داده است که تاریخ‌نگاری ماهواره‌ها به دنبال ترسیم تصویر یک قهرمان کاریزماتیک بوده و نقش نیروهای جمعی را نادیده گرفته است. در واقع، آنچه ملایی‌توانی به‌عنوان الگوی مسلط در روایت‌های رسمی ایرانی واکاوی می‌کند، بی‌آنکه نامی از آن برده باشد، همان منطقی را بازتاب می‌دهد که در قرن نوزدهم در غرب صورت‌بندی نظری پیدا کرده؛ منطقی که تاریخ را حاصل اراده چند فرد استثنایی می‌داند و از عامه مردم و کنشگران میانی غافل می‌ماند. این نگاه، هرچند در همان روزگار با نقدهای جدی مواجه شد، گویی در فرهنگ ما همچنان زنده است و الگوی فردمحور را بازتولید می‌کند.

اما جای این پرسش باقی است که چرا در محافل عمومی کمتر از این تجربه‌ها سخن می‌گوییم و اغلب ترجیح می‌دهیم در جمع‌های صمیمی، آنها را با احتیاط بازگو کنیم؟ شاید این سکوت به دلیل مصلحت، حفظ منافع شخصی یا احترام به همکاری‌های پیشین باشد. اما واقعیت آن است که این‌گونه واکنش‌ها، اگر به‌موقع و درست مدیریت نشوند، می‌توانند به مانهی برای پیشرفت و توسعه کشور تبدیل شوند. هرچند اثبات این ادعا به پژوهشی مستقل و صاحب‌های عمیق با تخصصی نیاز دارد که از کار گروهی کناره گرفته‌اند، گفته‌های صمیمی چندتن از استادکاران با سابقه حکایت از آن دارد که برخی از آنان ترجیح می‌دهند به جای حضور در پروژه‌های بزرگ، به‌شکلی مستقل فعالیت کنند تا دست‌کم نامشان در قرارداد‌های شخصی ثبت شود. اگر آمار و تحلیل‌های دقیق‌تر نیز این روند را تأیید کنند، می‌توان آن را هشدار جدی برای کیفیت آینده کارهای مرمتی و فرهنگی دانست.

برای روشن‌تر شدن ابعاد این مسئله، بهتر است به دورویات عینی از دل همین پروژه‌ها نگاه کنیم. هنگام اجرای اتاق اطاق سوم، استاد حسین افضل‌ی می‌گفت برخی پیمانکاران نمی‌خواهند کارفرما یا مقام‌های بالادستی با استادکار آشنا شوند تا بتوانند پروژه را به نام خود تمام کنند. او تعریف می‌کرد که هر بار برخی مسئولان برای بازدید می‌آمدند، پیمانکار به بهانه‌ای ما را به جایی دیگر می‌فرستاد. هنگام عکاسی نیز می‌خواست او و کارگران در عکس‌ها نباشند. استاد افضل‌ی نیز با عصبانیت به پیمانکار گفته بود: «اگر نمی‌خواهی مادر عکس‌ها باشیم، برو از جرای‌ها کنشده عکس بگیر!»

زور یارانه و کالابریک به‌تورم نمی‌رسد

حسین راغفر، اقتصاددان:

سیاست‌های حمایتی دولتی بیش از آنکه مبنای اقتصادی داشته باشند اقداماتی سیاسی و پوپولیستی بوده‌اند

۲

تکرار مرگ‌ماهی‌های «هورالعظیم»

کم‌آبی و گرما، حیات‌زیست‌مندان
و معیشت تالاب‌نشینان را به بحران
کشیده است

۶

رساله‌خان معماران ایران

«رساله‌هندسه» نوشته

«میرزا جعفرخان معمارباشی»

پس از بیش از یک قرن در گنجینه

آل‌الین «سیمرغ‌نامه» منتشر شد

۸

یادداشت

رنجرها محافظان سیاره‌ای در حال تغییر



امید عزت‌پورا |

فعال محیط‌زیست |

۳

بدون مردم، هیرکانی نجات پیدا نمی‌کند

حفاظت مشارکتی، صرفاً دعوت مردم به کاشت چند نهال یا حضور در یک پویش محیط‌زیستی نیست بلکه مستلزم آن است که دولت بخشی از اعتماد، اختیار و مسئولیت را نیز با جامعه تقسیم کند



سال‌هاست حفاظت از جنگل‌های هیرکانی را وظیفه‌ای دولتی دانسته‌ایم؛ اما در برابر انواع و اقسام آسیب‌ها در این عرصه‌ها، نظیر قاچاق چوب، آتش‌سوزی، تغییر کاربری و تخریب زیستگاه‌ها، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان جنگلی به وسعت هیرکانی را بدون همراهی مردمی که در کنار آن زندگی می‌کنند، حفظ کرد؟ تجربه‌ها نشان می‌دهد آینده این میراث جهانی در گرو عبور از حفاظت دستوری و حرکت به‌سوی حکمرانی مشارکتی است.



آگوه‌ر یوسف‌زاده | مدیر پروژه «بانی جنگل»

جنگل‌های هیرکانی قدیمی‌تر از بسیاری از مرزهای سیاسی جهان‌اند. پیش از آنکه ایران به شکل امروز شناخته شود، پیش از آنکه قانون حفاظت از جنگل‌ها نوشته شود و حتی پیش از آنکه مفهوم محیط‌زیست وارد ادبیات سیاست‌گذاری شود، این جنگل‌ها در امتداد دامنه‌های البرز نفس می‌کشیدند. آن‌ها میلیون‌ها سال دوام آوردند؛ نه به این دلیل که حصاری بلند دور آن‌ها کشیده شده بود، بلکه چون میان انسان و طبیعت تعادلی ناوشسته برقرار بود. امروز اما این تعادل بیش از هر زمان دیگری آسیب دیده است.

هر سال از قاچاق چوب می‌گوییم، از آتش‌سوزی، از تغییر کاربری، از جاده‌هایی که آرام‌آرام دل جنگل را می‌شکافند، از ویلاسازی، از زباله، از چرای بی‌رویه و از گونه‌هایی که بی‌صدا ناپدید می‌شوند. هر بار نیز نسخه‌ای مشابه تجویز می‌کنیم؛ مأمور بیشتر، اعتبار بیشتر، ممنوعیت بیشتر و بخشنامه‌های سخت‌گیرانه‌تر. اما پرسشی که کمتر از خود می‌پرسیم، این است: اگر این شیوه حفاظت کارآمد بود، چرا هر سال فهرست تهدیدها طولانی‌تر می‌شود؟ شاید زمان آن رسیده باشد که به‌جای شمارش درختانی که از دست داده‌ایم، درباره مدلی که برای حفاظت از آن‌ها برگزیده‌ایم، دوباره ببیندیشیم.

یادداشت

سلام جنگلبان



ارضا نیک‌دخت | کارشناس منابع طبیعی

کمتر کسی به جنگلبان فکر می‌کند، مگر آن روزهایی که شعله‌های آتش جنگل را در بر می‌گیرد یا خبری از حادثه‌ای تلخ منتشر می‌شود. اما جنگلبان، قهرمان روزهای بحران نیست؛ او نگهبان تمام روزهای سال است. به تاسی از «روز جهانی زنجرها»، چند سالی است که نهم مردادماه با عنوان «روز جنگلبان» گرمای داشته می‌شود؛ فرصتی برای ادای احترام به مردان و زنانی که بی‌هیاهو از جنگل‌ها، مراتع و دیگر عرصه‌های طبیعی ایران پاسداری می‌کنند. با این همه، ارزش کار جنگلبان را نمی‌توان در یک روز یا یک مراسم خلاصه کرد. او هر روز، در همه فصل‌ها و در هر شرایطی، در نقطه‌ای از این سرزمین ایستاده است؛ جایی که شاید کمتر دیده شود، اما امنیت زیست‌محیطی ایران از همان‌جا آغاز می‌شود. بسیاری از مردم، جنگلبان را تنها هنگام آتش‌سوزی می‌بینند، اما مأموریت جنگلبانی به فصل حریق محدود نمی‌شود. جنگلبانان یگان حفاظت سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری کشور، در تمام روزهای سال و در گسترده‌ای میلیون‌ها هکتار از جنگل‌ها، مراتع و دیگر عرصه‌های طبیعی کشور، پاسدار سرمایه‌ای هستند که اگر از دست برود، هیچ ثروتی جای آن را پر نخواهد کرد.

کار جنگلبان، شغلی پشت میز نیست. مسیر خدمت او از شیب کوهستان، دل جنگل، گرمای سوزان تابستان، سرمای زمستان، باران، برف و شب‌های تاریک می‌گذرد. گاهی کیلومترها پیاده‌روی می‌کند، گاهی برای مهار آتش جان خود را به خطر می‌اندازد و گاهی در برابر متخلفانی می‌ایستد که



محیط‌زیست

کمتر از آن‌ها خواسته‌اند در مدیریت آن شریک شوند. تفاوت این دو، تفاوتی بنیادین است. تجربه سال‌های گذشته نیز نشان داده است که ظرفیت مشارکت اجتماعی در حفاظت و احیای جنگل، بسیار بیشتر از آن چیزی است که در سیاست‌گذاری رسمی دیده می‌شود. ده‌ها تشکل مردم‌نهاد، گروه داوطلب و فعال محلی، بدون اتکا به منابع دولتی، سال‌هاست در کاشت، مراقبت، آموزش، پایش و کاهش تعارضات میان جوامع محل و منابع طبیعی فعالیت می‌کنند. باین‌حال، نقش آن‌ها هنوز بیشتر به اجرای برنامه‌های مناسبی یا همکاری‌های مقطعی محدود مانده است. گویی نظام اداری، مشارکت را به‌عنوان ابزاری برای اجرای پروژه‌ها می‌پذیرد، اما هنوز به آن به چشم بخشی از نظام حکمرانی جنگل نگاه نمی‌کند.

حفاظت مشارکتی صرفاً دعوت مردم به کاشت چند نهال یا حضور در یک پویش محیط‌زیستی نیست؛ مستلزم آن است که دولت بخشی از اعتماد، اختیار و مسئولیت را نیز با جامعه تقسیم کند. احیای یک اکوسیستم جنگلی، فرایندی چندساله و گاه چنددهه‌ای است و با تفاهم‌نامه‌های کوتاه‌مدت، حمایت‌های ناپایدار و نگاه امنیتی به کنشگران اجتماعی سازگار نیست. اگر قرار است هیرکانی برای نسل‌های آینده باقی بماند، دولت باید علاوه بر حمایت حقوقی و نهادی از تشکل‌های مردمی، زمینه مشارکت پایدار دانشگاه‌ها، بخش خصوصی، شوراهای محلی و سرمایه‌گذاران مسئول را نیز فراهم کند؛ زیرا هیچ جنگلی تنها با بودجه دولتی حفظ نمی‌شود، اما با سرمایه اجتماعی می‌تواند دوباره جان بگیرد.

پروژه «بانی جنگل» از ابتکارهایی است که پیش از طرح کاشت یک میلیارد نهال آغاز به کار کرد. این پروژه از آذرماه ۱۳۹۹ و براساس تفاهم‌نامه‌ای پنج‌ساله با منابع طبیعی، فعالیت خود را در منطقه‌ای جنگلی به وسعت ۹۱ هکتار، به نام جنگل لیشک در شهرستان سیاهکل، آغاز کرد. هدف پروژه، احیای بخشی از اکوسیستم جنگل هیرکانی براساس الگوی مدیریت پایدار جنگل با مشارکت جامعه محلی بود؛ مشارکتی که می‌تواند پیوند سال‌ها تضعیف‌شده میان جامعه و جنگل را تقویت کند.

این پروژه تنها یک پروژه نهال‌کاری نیست، بلکه فرصتی برای فراهم‌کردن شرایطی است که جنگل بتواند براساس الگوی رویشی و حیاتی خود به ثبات برسد و چرخه حیاتی و غذایی آن با بازگشت دوباره جامعه جنگل کامل شود. ما معتقدیم جنگل یک جامعه است و جامعه محلی، به‌عنوان بخش مهمی از این جامعه، نگهبان واقعی جنگل است و نقش مهمی در حفاظت و نگهداری از آن دارد.

در این پروژه، نقش مشارکت مردمی بسیار پررنگ است. تلاش کردیم تمام هزینه‌های پروژه از طریق اهدای سرپرستی معنوی نهال به مشارکت‌کنندگان حقیقی و حقوقی تأمین شود و هیچ‌گونه هزینه دولتی دریافت نکردیم.

این پروژه در پنج سال دوم فعالیت خود، تمرکز اصلی را بر ایجاد اشتغال مکمل برای جامعه محلی قرار داده است تا مردم محلی بتوانند در کنار حفاظت از جنگل، از رفاه مالی برخوردار شوند.

چنین تجربه‌هایی یادآوری می‌کنند که آینده هیرکانی نه‌فقط در گرو سیاست‌های حفاظتی دولت، بلکه در گرو تقویت سرمایه اجتماعی و حمایت از ابتکارهای مردمی است. هر اندازه این تجربه‌ها بیشتر دیده شوند، حمایت حقوقی و نهادی پایدارتری دریافت می‌کنند و فاصله ما با حکمرانی مشارکتی نیز کمتر می‌شود.

یادداشت

رنجرها؛ محافظان سیاره‌ای در حال تغییر



امید عزت‌پورا | فعال محیط‌زیست

آن‌ها در خط مقدم حفاظت از طبیعت ایستاده‌اند؛ از کوهستان و جنگل گرفته تا تالاب و بیابان. برخی با گلوله شکارچیان کشته می‌شوند، برخی در میان آتش گرفتار می‌شوند و بعضی دیگر قربانی سیل، طوفان و... می‌شوند. روز جهانی رنجرها فرصتی است برای یادآوری نقش کسانی که بی‌هیاهو از طبیعت و آینده زمین محافظت می‌کنند.

«روزهای جهانی» فقط مناسبت‌هایی برای تریبک و برگزاری جشن نیستند. هدف اصلی این نام‌گذاری‌ها، افزایش آگاهی عمومی، قدردانی از تلاش افراد و جلب مشارکت مردم برای حل مسائل مهم است. روز جهانی رنجرها (World Ranger Day) نیز با همین هدف شکل گرفته است؛ روزی برای گرمای‌داشت محیط‌بانان و جنگلبانانی که از تنوع زیستی، زیستگاه‌های طبیعی و مناطق حفاظت‌شده پاسداری می‌کنند. این روز هر سال در ۳۱ ژوئیه گرمای داشته می‌شود و یادآور تلاش‌ها و فداکاری‌های کسانی است که هنگام انجام وظیفه جان خود را از دست داده‌اند یا آسیب دیده‌اند. همچنین، این مناسبت فرصتی برای افزایش آگاهی عمومی درباره چالش‌هایی مانند شکار غیرمجاز، قاچاق حیات‌وحش، آتش‌سوزی جنگل‌ها و تخریب زیستگاه‌ها به شمار می‌رود.

شعار روز جهانی رنجرها در سال ۲۰۲۶، «رنجرها؛ محافظان سیاره‌ای در حال تغییر» انتخاب شده است. این شعار به نقش روزافزون محیط‌بانان و جنگلبانان در مواجهه با بحران‌هایی مانند تغییر اقلیم، نابودی زیستگاه‌ها، گسترش آتش‌سوزی‌ها و کاهش تنوع زیستی اشاره دارد.

بسیاری از مردم با دشواری‌های این حرفه آشنایی چندانی ندارند. محیط‌بانان و جنگلبانان شبانه‌روز در گرما و سرمای شدید، در کوهستان‌ها، جنگل‌ها، بیابان‌ها و تالاب‌ها گشت‌زنی می‌کنند. آن‌ها با شکارچیان مسلح، قاچاقچیان حیات‌وحش، آتش‌سوزی‌ها و خطرهای ناشناخته روبه‌رو می‌شوند و در بسیاری از موارد، دور از خانواده و امکانات اولیه، وظیفه خود را انجام می‌دهند.

در حقیقت، محیط‌بانان نخستین خط دفاعی در برابر نابودی طبیعت هستند. آن‌ها از گونه‌های ارزشمندی مانند یوزپلنگ آسیایی، پلنگ ایرانی، خرس سیاه و بسیاری دیگر از گونه‌های گیاهی و جانوری حفاظت می‌کنند. همچنین با شکار غیرمجاز مقابله می‌کنند، در مهار آتش‌سوزی‌ها مشارکت دارند،

یادداشت

رنجرها؛ محافظان سیاره‌ای در حال تغییر

داده‌های علمی جمع‌آوری می‌کنند و در آموزش جوامع محلی نقش مهمی بر عهده دارند. در نهایت، حفاظت از منابع آب، خاک، پوشش گیاهی و دیگر خدمات اکوسیستمی نیز تا حد زیادی به حضور آن‌ها وابسته است.

با وجود این نقش حیاتی، محیط‌بانان همچنان یکی از خطرناک‌ترین مشاغل جهان محسوب می‌شود. بر اساس گزارش «فهرست افتخار» (Roll of Honour) که هر سال از سوی فدراسیون بین‌المللی رنجرها و بنیاد «خط سبز باریک» منتشر می‌شود، در فاصله اول ژوئن ۲۰۲۴ تا ۳۱ مه ۲۰۲۵، دست‌کم ۱۷۵ رنجر در ۴۱ کشور جهان هنگام انجام وظیفه جان خود را از دست داده‌اند. این بالاترین آمار ثبت‌شده تاکنون بوده است.

گزارش سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهد شمار جان‌باختگان به ۱۴۷ نفر در ۴۰ کشور کاهش یافته است؛ رقمی که همچنان نگران‌کننده به نظر می‌رسد. بر اساس این گزارش، ۲۹ درصد از جان‌باختگان بر اثر تراندازی، قتل یا حملات انسانی کشته شده‌اند و ۳۴ درصد نیز در مناطق درگیر جنگ و ناامنی فعالیت می‌کرده‌اند. همچنین، ۳۲ نفر بر اثر حمله جانوران وحشی و ۳۶ درصد دیگر بر اثر حوادث شغلی، بیماری، تصادف، غرق‌شدگی، آتش‌سوزی و عوامل مشابه جان خود را از دست داده‌اند.

نام ایران در گزارش‌های سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ دیده نمی‌شود. البته این موضوع الزاماً به معنای نبود تلفات در کشور نیست؛ زیرا فدراسیون بین‌المللی رنجرها تنها مواردی را ثبت می‌کند که نهادهای عضو یا منابع رسمی بین‌المللی گزارش کرده و به تأیید رسانده باشند.

فدراسیون بین‌المللی رنجرها که در سال ۱۹۹۲ تأسیس شد، سازمانی غیردولتی و غیرانتفاعی است که از حقوق، امنیت و رفاه محیط‌بانان و جنگلبانان حمایت می‌کند. بنیاد «خط سبز باریک» نیز به‌طور اختصاصی در زمینه حمایت از رنجرها و خانواده‌های آن‌ها فعالیت می‌کند.

در نهایت، روز جهانی رنجرها فقط یک مناسبت نمادین نیست. این روز یادآور مسئولیتی مشترک است؛ مسئولیت حفاظت از کسانی که از طبیعت محافظت می‌کنند. قدردانی از محیط‌بانان و جنگلبانان تنها به برگزاری مراسم و انتشار پیام‌های تریبک محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم تأمین تجهیزات مناسب، افزایش امنیت شغلی، اصلاح قوانین و جلب مشارکت عمومی در حفاظت از طبیعت است.

شاید بتوان اهمیت این حرفه را در یک جمله چنین خلاصه کرد:

محیط‌بانان و جنگلبانان، نگهبانان تنوع زیستی و حافظان سرمایه‌های طبیعی هر کشور هستند؛ کسانی که آینده‌زمین، بیش از آنچه تصور می‌کنیم، به تلاش و فداکاری آن‌ها وابسته است.

یادداشت

آتش در جنگل قانون با عاملان حریق چه می‌کند؟



امحمد داس‌مه |

امعاون وزیر جایگاه حقوقی رئیس سازمان منابع طبیعی



شناسایی و بازداشت ۱۳ نفر از عوامل آتش‌سوزی در استان فارس و چهار نفر دیگر در استان خوزستان، بار دیگر توجه افکار عمومی را به مسئولیت‌کفیری عاملان حریق در منابع طبیعی جلب کرده است. در سال‌های اخیر، با افزایش شمار آتش‌سوزی‌ها در جنگل‌ها و مراتع، این پرسش بیش از گذشته مطرح شده است که قوانین ایران چه مجازاتی برای عاملان این حوادث در نظر گرفته‌اند.

نخستین و مهم‌ترین قانون در این زمینه، قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع است. بر اساس ماده ۴۷ این قانون، هر فردی که به‌طور عمدی در جنگل آتش‌سوزی ایجاد کند، به سه تا ۱۰ سال حبس محکوم می‌شود. اگر مرتکب از مأموران جنگل‌بانی باشد، حداکثر مجازات برای او در نظر گرفته می‌شود. اما قانون‌گذار تنها به آتش‌سوزی‌های عمدی توجه نکرده است. ماده ۴۵ همین قانون، آتش زدن پوشش گیاهی در مزارع و باغ‌های داخل یا مجاور جنگل را بدون نظارت مأموران مربوط ممنوع اعلام کرده است؛ بر اساس این ماده، اگر بر اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی، آتش به جنگل سرایت کند، فرد خاطی به دو ماه تا یک سال حبس محکوم می‌شود.

از سوی دیگر، ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی نیز برای آتش زدن عمدی جنگل‌ها، محصولات کشاورزی و مراتع، مجازات حبس از دو تا پنج سال را در نظر گرفته است. افزون بر این، اگر آتش‌سوزی به مرگ، جراحت یا نقص عضو افراد منجر شود، مرتکب علاوه بر مجازات اصلی، به پرداخت دیه و جبران خسارت نیز محکوم می‌شود.

در این میان، یک بحث حقوقی مهم نیز وجود دارد: اینکه آیا قانون مجازات اسلامی، به‌عنوان قانونی عام و متأخر، قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع را نسخ کرده است یا خیر. گروهی از حقوق‌دانان معتقدند قانون عام نمی‌تواند قانون خاص را از اعتبار ساقط کند. در نتیجه، قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها همچنان ملاک عمل است. با این حال، مخالفان این دیدگاه نیز استدلال‌های خاص خود را دارند.

نکته مهم دیگر آن است که همه آتش‌سوزی‌ها عمدی نیستند. در بسیاری از موارد، بی‌احتیاطی، سهل‌انگاری یا نادیده گرفتن مقررات، زمینه‌ساز وقوع این حوادث می‌شود. یکی از نمونه‌های رایج، آتش زدن بقایای محصولات کشاورزی یا همان گاه و کلبه ر یا زمین‌های زراعی است؛ اقدامی که بارها موجب گسترش آتش و سرایت آن به مراتع و جنگل‌ها شده است.

بر اساس ماده ۶۸۸ قانون مجازات اسلامی، ماده ۳۰ آیین‌نامه اجرایی قانون مدیریت پسماند و همچنین ماده ۲۰ قانون هوای پاک، آتش زدن بقایای گیاهی اقدامی غیرقانونی محسوب می‌شود و مرتکبان آن به پرداخت جزای نقدی محکوم می‌شوند.

واقعیت این است که آتش‌سوزی در جنگل‌ها و مراتع، تنها به معنای نابودی چند درخت یا چند هکتار پوشش گیاهی نیست. هر حریق می‌تواند زیستگاه‌های طبیعی را از بین ببرد، منابع آب و خاک را تخریب کند و جان انسان‌ها و حیات‌وحش را به خطر بیندازد. از همین رو، قانون‌گذار کوشیده است میان رفتارهای عمدی و موارد ناشی از بی‌احتیاطی تمایز قائل شود و برای هر یک، ضمانت اجرایی مشخصی در نظر بگیرد.

در نهایت، تجربه نشان داده است که مقابله با آتش‌سوزی‌ها تنها با افزایش مجازات‌ها ممکن نیست. آموزش عمومی، افزایش آگاهی شهروندان، تقویت نظام پایش و اطفای حریق و اجرای دقیق قوانین، حلقه‌های مکمل زنجیره حفاظت از منابع طبیعی کشور به شمار می‌روند.



آکاجور

عضو هیئت علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان در گفت‌وگو با «پیام ما»
از اهمیت و آسیب‌های شاهدژ می‌گوید

«شاهدژ»؛ روایت ناتمام «اسماعیلیان» پیش از الموت

ثبت جهانی مجموعه قلعه‌های اسماعیلی ایران با محوریت الموت، بار دیگر نام یکی از مهم‌ترین دژهای تاریخی کشور را در کانون توجه پژوهشگران و افکار عمومی قرار داد؛ رویدادی که فراتر از یک موفقیت در عرصه میراث فرهنگی، فرصتی برای بازخوانی جغرافیای قدرت و شبکه استحکامات اسماعیلیان در ایران به شمار می‌رود. با این حال، این پرسش نیز هم‌زمان پررنگ‌تر شده است که آیا روایت این میراث تاریخی تنها به الموت محدود می‌شود یا در دیگر نقاط ایران نیز دژهایی وجود دارند که در شکل‌گیری این تاریخ نقشی بنیادین داشته‌اند، اما در سایه شهرت الموت کمتر دیده شده‌اند؟ در جنوب اصفهان و بر فراز «کوه صفه»، شاهدژ همچنان یکی از مهم‌ترین حلقه‌های این روایت تاریخی است؛ محوطه‌ای که اهمیت آن تنها به بقایای یک استحکام نظامی و آن هم فقط دورهٔ اسماعیلی محدود نمی‌شود و بررسی آن می‌تواند ابعاد تازه‌ای از تاریخ سیاسی، مذهبی و نظامی ایران در قبل و بعد از اسلام را آشکار کند. در روزهایی که ثبت جهانی الموت نگاه‌ها را دوباره به میراث اسماعیلیان معطوف کرده است، با علی «شجاعی اصفهانی»، عضو هیئت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان درباره جایگاه شاهدژ در این روایت تاریخی، وضعیت پژوهش‌های باستان‌شناسی، چالش‌های حفاظت و ظرفیت‌های کمتر شناخته‌شده این محوطه، گفت‌وگویی داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید:



اکورش دیباج ا

روزنامه‌نگار

❖ شاهدژ چه ویژگی‌هایی دارد که آن را از یک قلعه نظامی صرف متمایز می‌کند؟

آتچه امروز با نام شاهدژ یا شاهدز شناخته می‌شود، تنها یک قلعه محدود نیست، بلکه مجموعه‌ای گسترده از آثار معماری و استقرارهای تاریخی است که در پهنه‌ای دست‌کم به وسعه ۵۰ هکتار در بخش‌های مختلف کوه صفه پراکنده شده‌اند. هسته اصلی قلعه بر یکی از بلندترین ارتفاعات قرار دارد، اما شواهد معماری در بخش‌های دیگر کوه نیز به‌خوبی قابل مشاهده است و همین موضوع نشان می‌دهد با مجموعه‌ای وسیع و پیچیده با کارکردهای مختلف روبه‌رو هستیم، نه صرفاً یک استحکام نظامی کوچک.

از منظر باستان‌شناسی، اهمیت شاهدژ تنها به دوره سلجوقی محدود نمی‌شود. شواهد قابل توجهی از استقرارهای پیش از اسلام در این محوطه وجود دارد و همین موضوع آن را به یکی از معزود محوطه‌هایی تبدیل کرده است که می‌تواند بخشی از تاریخ کمتر شناخته‌شده اصفهان پیش از اسلام را روایت کند. در کنار این پیشینه، دوره‌های مختلف تاریخ ایران در دوران اسلامی از آغاز تا روی کار آمدن سلجوقیان، از سلجوقی تا صفوی و قاجار نیز در این پهنه ردپای

حفاظتی، مرمتی یا گردشگری است.

❖ بسیاری شاهدژ را صرفاً به دلیل حضور اسماعیلیان می‌شناسند. جایگاه واقعی این قلعه در تاریخ سیاسی ایران چیست؟

اهمیت شاهدژ در تاریخ ایران بسیار فراتر از یک قلعه نظامی است. در منابع تاریخی می‌دانیم که اسماعیلیان در دوره سلجوقی موفق شدند در قلب قلمرو سلجوقیان، درست در نزدیکی پایتخت آنان برای یک دوره دوازده ساله پایگاهی راهبردی ایجاد کنند. همین موضوع نشان‌دهنده جایگاه استثنایی شاهدژ است.

اما نکته‌ای که کمتر مورد توجه قرار گرفته، این است که شکل‌گیری سازمان‌یافته جنبش اسماعیلیان پیش از آنکه حسن صباح در الموت مستقر شود، در اصفهان و با محوریت افرادی چون عطاش و احمد بن عطاش آغاز شد. آنان توانستند شاهدژ و تعدادی از قلعه‌ها و روستاهای پیرامون اصفهان را در اختیار بگیرند و شبکه‌ای از استقرارهای وابسته به خود ایجاد کنند. این موضوع قطعاً برای نظامی که حسن صباح در الموت اجرا کرد تأثیر گذاشته است. از این منظر، شاهدژ صرفاً یکی از قلعه‌های اسماعیلی نیست؛ بلکه نقطه‌ای است که بخش مهمی از سازمان‌دهی سیاسی و نظامی این جریان از آن آغاز شد. به همین دلیل، اگر بخواهیم تاریخ جنبش اسماعیلیان را به‌صورت پیوسته مطالعه کنیم، روایت آن تنها از الموت آغاز نمی‌شود، بلکه شاهدژ حلقه‌ای اساسی در این زنجیره تاریخی به شمار می‌آید.

❖ شاهدژ علاوه بر اهمیت سیاسی، صحنه یکی از مهم‌ترین رخدادهای دوره سلجوقی نیز بوده است. این واقعه چه جایگاهی در تاریخ ایران دارد؟

یکی از مهم‌ترین فصل‌های تاریخ شاهدژ، محاصره این قلعه در سال ۵۰۰ هجری قمری است؛ رویدادی که سرانجام به سقوط قلعه و پایان حضور اسماعیلیان در این منطقه انجامید.

این واقعه تنها یک نبرد نظامی نبود، بلکه نقطه عطفی در تقابل سلجوقیان و اسماعیلیان محسوب می‌شود. در جریان این محاصره، احمد بن عطاش دستگیر و کشته شد و روایت‌های تاریخی از مقاومت مدافعان قلعه، به‌ویژه روایت مربوط به همسر احمد بن عطاش که برای نجاتدن به دست سپاهیان سلجوقی خود را از فراز کوه به پایین افکند، از جمله بخش‌های تأثیرگذار این رویداد تاریخی است.

جنبش روایت‌هایی نشان می‌دهد شاهدژ نه‌تنها از منظر معماری و باستان‌شناسی، بلکه از منظر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران نیز جایگاهی ممتاز دارد؛ جایگاهی که هنوز آن‌گونه که شایسته است در حافظه تاریخی کشور شناخته نشده است.

❖ تاکنون چه کاوش‌های باستان‌شناسی در شاهدژ انجام شده و این کاوش‌ها چه دستاوردهایی داشته‌اند؟

تاکنون دو فصل کاوش باستان‌شناسی تنها در بخش مرکزی شاهدژ انجام شده است. نتایج منتشرشده این کاوش‌ها اهمیت محوطه را از منظر پیش از اسلام و دوران اسلامی بیش از گذشته روشن کرده است. بقایای معماری، دیوارها، فضاهای استقراری و مجموعه‌ای از یافته‌های منقول از جمله شواهد رنگدانه‌ها، اشیای فرهنگی منقول و غیر منقول، نشان می‌دهد این محوطه تنها به دوره سلجوقی تعلق ندارد و لایه‌های متعددی از تاریخ اصفهان را در خود جای داده است.

با این حال، مسئله اصلی این است که این کاوش‌ها بیش از آنکه با هدف شناخت علمی محوطه انجام شوند، در عمل مقدمه‌ای برای اجرای طرح‌های گردشگری بودند. قبل از آنکه شناخت کامل از محوطه به دست آید، عرصه و حریم آن مشخص شود، نقشه‌های دقیق تهیه شود و سپس درباره هرگونه مداخله و چگونگی ورود گردشگر تصمیم‌گیری شود، طرح‌های گردشگری اجرا شده است. در شاهدژ این روند به درستی طی نشد و همین موضوع بخشی از مشکلات امروز را رقم زده است.

❖ شما بارها از آسیب‌های ناشی از توسعه گردشگری در کوه صفه سخن گفته‌اید. مهم‌ترین این آسیب‌ها چه بوده است؟

اصل توسعه گردشگری، اگر بر پایه شناخت علمی و حفاظت از میراث فرهنگی و در یک کلام پیوست جدی و کاربردی باستان‌شناسی باشد، اقدامی

ارزشمند است؛ اما زمانی که مطالعات باستان‌شناسی در حاشیه قرار گیرد و تنها توجیهی برای هر گونه اقدامی باشد، نتیجه به تخریب بخشی از شواهد تاریخی منجر می‌شود.

در شاهدژ نمونه‌های متعددی از این وضعیت را مشاهده می‌کنیم. احداث برخی زیرساخت‌ها بدون توجه کافی به داده‌های باستان‌شناسی انجام شد. برای مثال، در جامنایی برخی پایه‌های تله‌کابین، روی دیوارهای تاریخی محوطه که در نوع خود منحصر بفرد است توجه لازم صورت نگرفت؛ دیواری که از منظر معماری دفاعی، از شاخص‌ترین عناصر این مجموعه به شمار می‌روند. همچنین افزایش رفت‌آمد گردشگران در بخش‌هایی از محوطه، موجب جابه‌جایی، تخریب و محو آثار منقول و فرسایش بقایای معماری را به همراه داشته است. افزون بر این، در برخی ساخت‌وسازهای گذشته، از سنگ‌های بقایای تاریخی استفاده شده، حضور توده‌گردشگران بدون آنکه اولیت‌های باستان‌شناسی لحاظ شود و پیش از آن مستندنگاری کاملی از وضعیت آثار انجام شده باشد باعث از بین رفتن داده‌ها شده است. چنین مداخلاتی اگرچه ممکن است در زمان اجرا چندان محسوس نباشد، اما در بلندمدت بخشی از اطلاعات باستان‌شناختی را برای همیشه از میان می‌برد. در کنار همه اینها گردشگران هیچ گونه اطلاعاتی از بناهای کوه صفه و تاریخ آن به دست نمی‌آورند که خود نکته بسیار حائز اهمیتی است.

❖ آیا اهمیت شاهدژ و کوه صفه تنها به دوره سلجوقیان و اسماعیلیان محدود می‌شود؟

به هیچ وجه. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شاهدژ این است که نمی‌توان آن را صرفاً در چارچوب یک دوره تاریخی تحلیل کرد. این محوطه پیش از اسلام شواهد ارزشمندی دارد، در قیام های صدر اسلام نقش داشته و در دوره سلجوقی به اوج اهمیت سیاسی و نظامی خود می‌رسد و پس از آن نیز در دوره‌های صفوی و قاجار همچنان مورد استفاده و توجه بوده است.

در دامنه‌های کوه صفه، آثار مرتبط با دوره صفوی، از جمله بقایای یکی از کاخ‌های آن دوره، قابل شناسایی است و روایت‌های تاریخی متعددی نیز از حضور مردم در این منطقه در دوره قاجار وجود دارد.

به همین دلیل همواره گفته‌ام اگر بخواهیم یکپرده‌ای از تاریخ اصفهان را در یک محوطه تاریخی مشاهده کنیم، کوه صفه و شاهدژ یکی از بهترین نمونه‌هاست؛ زیرا تقریباً همه دوره‌های مهم تاریخی در آن قابل مطالعه است.

❖ پس از ثبت جهانی قلعه الموت، این پرسش مطرح شده که آیا شاهدژ نیز می‌تواند در آینده چنین ظرفیتی داشته باشد؟ مهم‌ترین تفاوت و شباهت این دو قلعه چیست؟

مقایسه شاهدژ و الموت با هدف تعیین برتری یکی بر دیگری، رویکرد درستی نیست؛ زیرا هر دو در جایگاه خود ارزش‌های برجسته‌ای دارند. اما اگر بخواهیم از منظر تاریخی به موضوع نگاه کنیم، شاهدژ یک ویژگی ممتاز دارد و آن، تقدم زمانی در شکل‌گیری سازمان‌یافته جنبش اسماعیلیان است.

آتچه امروز الموت را در سطح جهانی شناسانده، حضور حسن صباح و تبدیل آن به مرکز رهبری

اسماعیلیان است؛ اما اگر به ریشه‌های این جریان بازگردیم، می‌بینیم که سازمان‌دهی نخستین مقاومت‌های جدی اسماعیلیان علیه سلجوقیان در اصفهان و شاهدژ شکل گرفته است. از این منظر، شاهدژ را می‌توان نقطه آغاز این روایت تاریخی دانست.

از سوی دیگر، همان‌گونه که الموت بخشی از یک شبکه دفاعی از قلعه‌های اسماعیلی بود، شاهدژ نیز در کنار مجموعه‌ای از قلعه‌های پیرامون اصفهان عمل می‌کرد و بر مسیرهای ارتباطی، روستاها و قلمرو پیرامون نظارت داشت. بنابراین، هر دو محوطه در قالب شبکه‌ای از استحکامات دفاعی معنا پیدا می‌کنند، نه صرفاً به‌عنوان یک قلعه منفرد.

❖ با وجود این ظرفیت‌ها، چرا شاهدژ تاکنون در مسیر ثبت جهانی قرار نگرفته است؟

ثبت جهانی صرفاً به اهمیت تاریخی یک اثر وابسته نیست. حفاظت، اصالت، یکپارچگی، کیفیت مرمت، میزان مداخلات معاصر و مستندسازی علمی، همگی در این فرایند نقش تعیین‌کننده دارند.

واقعیت این است که مداخلاتی که طی سال‌های گذشته در شاهدژ انجام شده، بخشی از این مسیر را دشوار کرده است. البته این به معنای از دست رفتن ظرفیت‌های محوطه نیست، اما نشان می‌دهد برای رسیدن به استانداردهای ثبت جهانی، باید برنامه‌ای دقیق، بلندمدت و مبتنی بر مطالعات علمی تدوین شود. واقعیت این است که ما هنوز توانسته ایم این شواهد مهم را به مردم شهر اصفهان نشان دهیم چه برسد به اینکه بخواهیم آن را جهانی کنیم

نمونه موفق آن را در الموت مشاهده کردیم؛ جایی که سال‌ها پژوهش، مستندسازی، حفاظت و مدیریت مستمر انجام شد تا در نهایت شرایط ثبت جهانی فراهم شود. شاهدژ نیز اگر قرار باشد روزی در چنین مسیری قرار گیرد، به همین میزان برنامه‌ریزی، استمرار و سرمایه‌گذاری علمی نیاز خواهد داشت.

❖ با وجود همه این ویژگی‌ها، چرا شاهدژ همچنان برای افکار عمومی و حتی بخشی از جامعه علمی کمتر شناخته شده است؟

یکی از دلایل این مسئله، تعدد آثار تاریخی در اصفهان است. این شهر آن‌قدر آثار شاخص دارد که برخی محوطه‌های بسیار مهم، مانند شاهدژ در سایه دیگر آثار قرار گرفته‌اند.

از سوی دیگر، شاهدژ تاکنون فاقد یک برنامه منسجم پژوهشی و مدیریتی بوده است. همانطور که گفتم گردشگران و کوه نوردان هیچ شناختی از این آثار و اهمیت آنها به دست نیاورده اند. هنوز بخش‌های ناشناخته‌ای در این محوطه وجود دارد و حتی امروز نیز در برخی نقاط آن می‌توان شواهد تازه‌ای از استقرارهای تاریخی مشاهده کرد. این نشان می‌دهد ظرفیت پژوهشی شاهدژ همچنان بسیار بالاست و هنوز همه داشته‌های آن شناخته نشده است.

به اعتقاد من، آنچه امروز بیش از هر چیز ضرورت دارد، تدوین یک برنامه جامع مبتنی بر رویکرد باستان‌شناسی برای کل پهنه کوه صفه است؛ برنامه‌ای که بتواند ضمن حفاظت از آثار شناخت علمی این مجموعه را نیز تکمیل کند و زمینه معرفی شایسته یکی از مهم‌ترین محوطه‌های تاریخی اصفهان را فراهم آورد.



| خبر |

مرمت دبیرستان تاریخی «انوشیروان دادگر» باکشف کتیبه‌ای همراه شد

جنوبی، درها و پنجره‌های چوبی نمای جنوبی و همچنین درها و پنجره‌های نمای شرقی بنا مرمت می‌شوند. بخش‌های آسیب‌دیده پوشش رنگی پایه ستون‌های جبهه جنوبی نیز پس از انجام اقدامات حفاظتی و زیرسازی‌های لازم، مرمت و بازسازی می‌شوند.»

ادیب‌زاده با اشاره به یکی از دستاوردهای مهم این عملیات مرمتی اظهار کرد: «در جریان مرمت گچ‌کاری ایوان جنوبی مدرسه تاریخی نوشیروان دادگر، کتیبه‌ای سنگی و ارزشمند که در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در این محل نصب شده بود،

شناسایی و از زیر لایه‌های پوششی نمایان شد.»

معاون میراث فرهنگی استان تهران ادامه داد: «این کتیبه اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ افتتاح مدرسه در سال ۱۳۱۵ خورشیدی و چگونگی احداث این بنای تاریخی در خود دارد و از منظر مستندسازی تاریخچه بنا دارای اهمیت ویژه‌ای است.

کشف این کتیبه، ضمن تأکید بر ارزش‌های تاریخی دبیرستان نوشیروان دادگر، اطلاعات مستند و قابل‌توجهی درباره پیشینه و روند شکل‌گیری این اثر شاخص معماری در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان به میراث فرهنگی قرار می‌دهد.» او بیان کرد: «پاک‌سازی، مرمت و حفاظت از این کتیبه تاریخی نیز هم‌زمان با ادامه مرمت بنا، در دستور کار مرمترگر پروژه قرار گرفته است.»امیراث آریا

هم‌زمان با آغاز مرحله نخست عملیات مرمت دبیرستان تاریخی انوشیروان دادگر تهران، یکی از بناهای شاخص آموزشی و معماری معاصر پایتخت، کتیبه‌ای سنگی و ارزشمند درباره تاریخ احداث و افتتاح این بنا شناسایی و نمایان شد.

مرحله نخست عملیات اجرایی مرمت دبیرستان تاریخی انوشیروان دادگر، پس از تأمین اعتبار از سوی اداره‌کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان تهران، آغاز شده و اکنون در حال اجراست.

مرثضی ادیب‌زاده، معاون میراث فرهنگی استان تهران، با اشاره به اهمیت این اثر تاریخی گفت: «دبیرستان تاریخی انوشیروان دادگر از بناهای شاخص دوره پهلوی اول در تهران است که علاوه بر ابفای نقشی مؤثر در توسعه آموزش نوین، از منظر معماری نیز ارزش‌های تاریخی و فرهنگی قابل‌توجهی دارد. این بنای ارزشمند در گذر زمان، در بخش‌هایی ازجمله درها و پنجره‌های چوبی، آرایه‌های گچی و پوشش رنگی نما، دچار آسیب و فرسودگی شده است. به همین دلیل، اجرای عملیات حفاظتی و مرمتی آن در دستور کار اداره‌کل قرار گرفت.»

او افزود: «در مرحله نخست این پروژه، آرایه‌های گچی و تزئینات قاشقی ستون‌های نمای جنوبی، گچ‌کاری ایوان

| خبر |

«تل آجری» در مسیر تبدیل شدن به سایت موزه

گردشگری آغاز می‌شود. به گفته او، این پروژه در سه مرحله محاسبات سازوای، طراحی و اجرا پیش می‌رود. در کنار همکاری متخصصان ایتالیایی، از ظرفیت‌های فنی داخل کشور، به‌ویژه کارشناسان سازمان نظام مهندسی ساختمان استان فارس نیز استفاده می‌شود تا مقدمات تبدیل تل آجری به سایت‌موزه فراهم شود.

ایجاد پوشش حفاظتی برای بقایای دروازه، یکی از مهم‌ترین بخش‌های این پروژه است. این سازه باید ضمن محافظت از بقایای معماری و اجزای تاریخی در برابر عوامل محیطی، امکان مشاهده محوطه را برای بازدیدکنندگان فراهم کند. طراحی مسیر

گردشگری و نورپردازی نیز بخشی از برنامه آماده‌سازی این مجموعه است.

❖ مشارکت مهندسان فارس در طراحی سایت موزه
اداره‌کل میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی فارس برای اجرای این پروژه، همکاری با سازمان نظام مهندسی ساختمان استان را آغاز کرده است. گروهی از مهندسان و اعضای این سازمان نیز با حضور در تل آجری، وضعیت محوطه و الزامات فنی حفاظت از آن را بررسی کرده‌اند.

فرزاد زارع، سرپرست روابط‌عمومی اداره‌کل میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی فارس، هدف از این همکاری را بهره‌گیری از توان فنی و تخصصی استان در محاسبات سازوای، طراحی مسیر گردشگری و نورپردازی محوطه اعلام کرده است. او معتقد است مشارکت نهادهای تخصصی در این پروژه می‌تواند به ایجاد زیرساخت‌های لازم برای توسعه گردشگری پایدار و حفاظت بهتر از آثار باستانی فارس کمک کند. با اجرای این برنامه، گردشگران افزون بر تخت‌جمشید می‌توانند از یکی از مهم‌ترین ورودی‌های شهر باستانی پارسه نیز بازدید کنند. پارسه یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران باستان و پایتخت تشریفاتی شاهان هخامنشی بود. بقایای این شهر در ۷۰کیلومتری شیراز وجود هشت‌تخت‌کلموتری‌شاهان موردشقت قرار دارد. تبدیل تل آجری به سایت‌موزه می‌تواند تصویر کامل‌تری از ساختار این شهر و مسیر ورود به مجموعه‌شاهی هخامنشی در اختیار بازدیدکنندگان قرار دهد.۱۱ اسنا

همکاری مرمترگران ایران و ایتالیا برای احیای دروازه پارسه وارد مرحله تازه‌ای شده است. با پایان کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه تل آجری، طرح‌های مرمتی این بنای تاریخی در حال نهایی‌شدن است تا پس از اجرای پوشش حفاظتی و ایجاد مسیرهای گردشگری، امکان بازدید عمومی از یکی از مهم‌ترین بقایای شهر باستانی پارسه فراهم شود. تل آجری در سه‌کیلومتری تخت‌جمشید و در محدوده شهر باستانی پارسه قرار دارد؛ بنایی که باستان‌شناسان آن را ورودی پارسه در دوره هخامنشی می‌دانند و از آن

با نام‌های «دروازه پارسه» و «دروازه کوروش» نیز یاد می‌کنند. شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد این دروازه پیش از ساخت تختگاه تخت‌جمشید بنا شده است. تأثیر هنر و معماری بابلی در طراحی و تزئینات آن نیز سبب شده برخی پژوهشگران، زمان ساخت بنا را به دوره کوروش هخامنشی نسبت دهند؛ هرچند تاریخ دقیق ساخت آن همچنان موضوع بررسی‌های علمی است.

ایعاد این بنای خشتی و آجری دست‌کم ۳۳ در ۳۳ متر برآورد شده و هزاران آجر لعاب‌دار در ساخت و تزئین آن به کار رفته است. همین ویژگی‌ها، تل آجری را به یکی از مهم‌ترین شواهد پیوندهای فرهنگی و هنری میان تمدن هخامنشی و بین‌النهرین تبدیل کرده است.

علیرضا عسکری چاوردی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز و مدیر پیشین پایگاه جهانی تخت‌جمشید، تل آجری را حلقه‌ای مهم در شناخت تمدن پارسه می‌داند. به اعتقاد او، این محوطه به‌عنوان دروازه ورود به پارسه و نشانه‌ای از ارتباط تمدن هخامنشی با بین‌النهرین، جایگاه ویژه‌ای در پروژه فرهنگی «از دروازه پارسه تا دروازه ملل» دارد.

❖ پایان کاوش ها؛ آغاز برنامه مرمت

با پایان کاوش‌های باستان‌شناسی در تل آجری، حفاظت و آماده‌سازی این محوطه برای بازدید عمومی در دستور کار قرار گرفته است. عسکری چاوردی می‌گوید طرح‌های مرمتی بنا برای بررسی و نهایی‌شدن در اختیار همکاران ایتالیایی قرار گرفته و پس از جمع‌بندی این مطالعات، اجرای پوشش حفاظتی پیرامون محوطه و طراحی مسیرهای

| خبر |

ابعاد تل آجری دست‌کم

۳۳ در ۳۳ متر

برآورد شده و هزاران آجر

لعاب‌دار در ساخت

و تزئین آن به کار

رفته است

همین ویژگی‌ها

آن را به یکی از مهم‌ترین

شواهد پیوندهای

فرهنگی و هنری میان

تمدن هخامنشی

و بین‌النهرین

تبدیل کرده است

گزارش «پیام ما» از سهم نادیده زنان روستایی و عشایری در اقتصاد و امنیت غذایی

ستون‌های نامرئی تولید

زنان سال‌هاست بخش بزرگی از اقتصاد روستا و عشایر را می‌چرخانند اما کارشان همچنان در آمار، مالکیت و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به رسمیت شناخته نمی‌شود



اقتصاد روستایی ایران یک ویژگی عجیب دارد؛ بخشی از مهم‌ترین کارهای آن، انگار اصلاً کار محسوب نمی‌شود. صبح زود، پیش از آنکه تراکتوری روشن یا گله‌ای راهی مرتع شود، روز کاری آغاز شده است. دام‌ها تیمار و شیر دوشیده شده، نان روی تنور است، گیاهان دارویی خشک و بسته‌بندی شده‌اند و محصولات لبنی فراوری می‌شوند. کودکی که قرار است نسل بعدی کشاورزان این سرزمین باشد نیز از خواب بیدار شده است.



اشرف ماسعودی

روزنامه نگار

اگر این صحنه را از دور ببینید، احتمالاً آن را بخشی از زندگی روزمره یک خانواده روستایی تصور می‌کنید؛ اما اگر از نگاه اقتصاد به آن بنگرید، تقریباً تمام این فعالیت‌ها بخشی از زنجیره تولید غذاست. نکته اینجاست که بخش بزرگی از این زنجیره، نه در مزرعه، که با دستان زنانی شکل می‌گیرد که در آمارهای رسمی اغلب «خانه‌دار» شناخته می‌شوند. همین فاصله میان واقعیت و آنچه در اسناد رسمی ثبت می‌شود، مسئله‌ای است که امروز از مرز حقوق زنان گذشته و به یکی از چالش‌های حکمرانی و فرهنگی در بخش کشاورزی و اقتصاد روستایی تبدیل شده است.

🔍 تجربه زیسته

امین، ۳۳ساله و از اهالی دهستان پیربازار استان گیلان، درباره فعالیت زنان در روستای محل سکونتش می‌گوید: «توی روستایی که من زندگی می‌کردم، زن‌ها را می‌شد به دو گروه تقسیم کرد. یک گروه اصلاً زمین نداشتند و برای نشاکاری یا کارهای کشاورزی، دستمزد روزانه می‌گرفتند. بعضی‌ها با همان پول برای خودشان طلا می‌خریدند یا وسیله‌ای برای خانه تهیه می‌کردند، اما بعضی دیگر مجبور بودند درآمدشان را صرف خرج زندگی کنند».

او ادامه می‌دهد: «گروه دوم، زن‌هایی بودند که خودشان هم زمین داشتند. کار آنها بیشتر به شکل

«یاوری» بود؛ یعنی مثلاً مادرم می‌رفت در زمین همسایه کار می‌کرد و بعد همسر آن کشاورز می‌آمد و در زمین ما کار می‌کرد. در این مدل، تقریباً هیچ وقت کسی حساب نمی‌کرد که زن چند روز کار کرده و چقدر دستمزد طلب دارد. دستمزد زن‌ها در کار خانوادگی کم می‌شد؛ آخر فصل برداشت، کسی نمی‌گفت تو مثلاً ۲۰ روز کار کرده‌ای و این سهم توست. همه چیز در هزینه‌های کلی خانواده حل می‌شد. به نظر من، دقیقاً همین‌جاست که ارزش اقتصادی کار زنان نادیده گرفته می‌شود؛ چون در کار خانوادگی، حقوق زن معمولاً کم می‌شود».

معصومه، مادر ۵۲ساله امین، از کودکی با شالیزار گره خورده بود. او می‌گوید: «هنوز مدرسه می‌رفتم که کنار مادرم کار را یاد گرفتم. از اواخر زمستان و اوایل بهار وقتی باید بذرا آماده می‌کردیم و خزانه می‌بستیم، کار ما شروع می‌شد. بعد نوبت آماده‌کردن زمین، نشاکاری، وجین، آب‌دادن و مراقبت از مزرعه می‌رسید و آخر تابستان هم زمان برداشت برنج بود. تقریباً همه مراحل کار را انجام می‌دادم. از صبح زود تا غروب در مزرعه بودیم و بعد هم که به خانه برمی‌گشتیم، باید به کار خانه می‌رسیدیم».

او تعریف می‌کند: «بعد از ازدواج هم همین روال ادامه داشت. در زمین خودمان کار می‌کردم و هر وقت لازم بود، به رسم «یاوری» به شالیزار اقوام و همسایه‌ها هم می‌فتم. آنها نیز برای کمک به زمین ما می‌آمدند. درآمد برنج، درآمد خانواده بود و سهم من هیچ وقت جدا حساب نمی‌شد. انگار زحمت زن‌ها جزئی از وظیفه‌شان بود.

«سال‌ها به همین شکل گذشت تا بالاخره تصمیم

گرفتم دیگر در شالیزار کار نکنم. احساس می‌کردم همه توان و وقتم صرف کاری می‌شود که هیچ سهم مستقلی برای من ندارد و من بعد از این‌همه سال کار سنگین، هیچ چیز برای خودم ندارم. به همین دلیل کشاورزی را کنار گذاشتم و سراغ خیاطی رفتم؛ کاری که اگر برایش زحمت می‌کشیدم، درآمدش به جیب خودم می‌رفت.»

امین در ادامه صحبت‌های مادرش می‌گوید: «من از نزدیک دیدم که ستون اصلی کشاورزی خانه ما، مادرم، من و برادرم بودیم. وقتی مادر تصمیم گرفت کشاورزی را کنار بگذارد و خیاطی را انتخاب کند، پدرم کارگر رایگان خود را از دست داد و دیگر توانست مثل قبل کار را ادامه بدهد. غرورش اجازه نداد اشتباهش را بپذیرد و جبران کند و کم‌کم کشاورزی را رها کرد.»

او ادامه می‌دهد: «این فقط داستان خانواده ما نیست؛ روال معمول خانواده‌های شالیکار در طول سال‌هاست، «پروین قنبری»، کارمند باسابقه مرکز روابط عمومی وزارت جهاد کشاورزی، می‌گوید: «دستمزد زنان کشاورزی که در قالب اشتغال خانوادگی کار می‌کنند، محاسبه نمی‌شود؛ این در حالی است که زنان کارگر ناشکار در شمال کشور، روزانه دست‌کم چهار میلیون تومان دستمزد دریافت می‌کنند.»

از سوی دیگر، حسین، ۴۵ساله و از اهالی هرنج، از توابع طالقان، می‌گوید: «ما درباره ارث‌بردن دختران از زمین‌های کشاورزی حساسیت زیادی داریم. دختر بعد از ازدواج، زمین را از خانواده خارج می‌کند؛ به همین دلیل زمینی به دختران واگذار نمی‌کنیم. خیلی جاها همین‌طور است.»

رد پای این فقدان مالکیت زنان بر حقوق خود را می‌توان در آمار نیز جست‌وجو کرد. «سحر اقدسی»، معاون دفتر توسعه فعالیت‌های کشاورزی روستایی و عشایری، دراین‌باره می‌گوید: «براساس آمار سرشماری کشاورزی سال ۱۴۰۳، از مجموع چهار میلیون و ۲۹۰ هزار بهره‌بردار کشاورزی، تنها هشت درصد، معادل ۳۵۲ هزار نفر، زن هستند.»

🔍 سلول‌های بنیادی توسعه

همین نادیده‌ماندن، شاید مهم‌ترین تناقض حکمرانی در بخش کشاورزی باشد. «مجنتی پالوج»، رئیس پژوهشکده مطالعات اقتصادی و توسعه روستایی، از زاویه‌ای متفاوت به این مسئله نگاه می‌کند. او بحث را

نه از زنان، بلکه از حکمرانی آغاز می‌کند؛ از این ایده که مردم، محور اصلی حکمرانی خوب هستند و توسعه زمانی معنا پیدا می‌کند که بر کرامت انسان، مشارکت، پاسخ‌گویی، عدالت و توانمندسازی استوار باشد. در این چارچوب، زنان روستایی و عشایری گروهی حاشیه‌ای نیستند که صرفاً به حمایت نیاز داشته باشند؛ آنها بخشی از هسته اصلی توسعه‌اند. پالوج حتی از تعبیر «سلول‌های بنیادی توسعه» برای توصیف نقش زنان استفاده می‌کند؛ زانی که هم در خانواده، هم در اقتصاد محلی و هم در انتقال فرهنگ و سرمایه اجتماعی، نقش تعیین‌کننده دارند.

باین‌حال، آنچه در عرصه تولید اتفاق می‌افتد، همیشه در عرصه حکمرانی بازتاب پیدا نمی‌کند. جامعه عشایری نیز نمونه روشنی از این شکاف است. عشایر کمتر از دو درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، اما سهم قابل‌توجهی در تولید گوشت قرمز، لبنیات و صنایع‌دستی دارند.

دراین‌میان، زنان تقریباً در تمام مراحل زنجیره تولید حضور دارند؛ از نگهداری دام و فراوری محصولات دامی تا تولید صنایع‌دستی، جمع‌آوری گیاهان دارویی، بسته‌بندی و حتی فروش محصولات. «مریم مومنی»، مشاور امور زنان و خانواده سازمان امور عشایر ایران، می‌گوید: «مشکل اصلی، کمبود فعالیت زنان نیست؛ دیده‌نشدن این فعالیت‌هاست، به گفته او، ساختار اقتصاد عشایری خانوادگی است و به همین دلیل، بخش بزرگی از مشارکت اقتصادی زنان هرگز به‌عنوان اشتغال مستقل ثبت نمی‌شود؛ درحالی‌که حذف همین فعالیت‌های به‌ظاهر «نامرئی»، کل چرخه تولید را با اختلال روبه‌رو می‌کند.

«ذبیح‌الله ترابی»، عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس، نیز معتقد است زنان روستایی همسر زندگی و اقتصاد حضور داشته‌اند، اما این حضور عمدتاً پنهان بوده است. به گفته او، در سال‌های اخیر با گسترش آموزش، شبکه‌های اجتماعی، فناوری و تنوع کسب‌وکارهای روستایی، بخشی از این نقش آشکار شده است، اما هنوز میان سهم واقعی زنان در تولید و جایگاه آنان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی فاصله وجود دارد.

شاید به همین دلیل، امروز دیگر نقش‌داشتن یا نداشتن زنان روستایی در اقتصاد محل پرسش نیست؛ واقعیتی بدیهی است که پاسخ خود را در مزارع، مراتع و خانه‌های روستایی نشان داده است. پرسش اصلی این است که چرا حکمرانی هنوز این نقش را، همان‌گونه که در واقعیت وجود دارد، در سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و نظام تصمیم‌گیری به

رسمیت نشناخته است؟ این پرسش ما را به مسیر پرپیچ‌خمی می‌رساند که سیاست‌گذاری درباره زنان روستایی و عشایری در چهار دهه گذشته طی کرده است؛ مسیری که اگرچه ادبیات آن تغییر کرده، هنوز نتوانسته شکاف میان «کار واقعی» و «جایگاه رسمی» زنان را به‌طور کامل از میان بردارد.

🔍 غایبان بزرگ برنامه‌های توسعه

در ادبیات رسمی، سخنرانی‌ها و مقالات، بارها از نقش زنان در خانواده، تربیت نسل آینده، استحکام بنیان خانواده و مشارکت در اقتصاد و توسعه سخن گفته شده است. کمتر مسئولی را می‌توان یافت که از اهمیت زنان روستایی و عشایری حرفی نزده باشد. اما میان این ادبیات و آنچه در ساختارهای تصمیم‌گیری، قوانین و نظام آماری کشور دیده می‌شود، فاصله و تناقضی جدی وجود دارد؛ تناقضی که به گفته بسیاری از کارشناسان، امروز کل اقتصاد روستایی ایران هزینه آن را می‌پردازد.

«ثریا قاسمی»، مدیرکل دفتر توسعه فعالیت‌های کشاورزی زنان روستایی و عشایری، این تناقض را با مرور هفت برنامه توسعه کشور روایت می‌کند؛ روایتی که بیش از آنکه درباره زنان باشد، درباره نگاه نظام برنامه‌ریزی به توسعه است.

او یادآوری می‌کند که در برنامه اول توسعه، از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، که بلافاصله پس از پایان جنگ تمثیلی تدوین شد، اساساً اثری از زن روستایی دیده نمی‌شود؛ درحالی‌که همین زنان در سال‌های جنگ، بخشی از بار حفظ تولید، معیشت و پایداری روستاها را بر دوش کشیده بودند.

این غیبت در برنامه دوم توسعه نیز ادامه پیدا می‌کند. زن در این برنامه حضوری کلی و غیرتخصصی دارد؛ گویی موضوع او بیشتر به حوزه‌های اجتماعی یا فرهنگی محدود است، نه تولید، کشاورزی یا اقتصاد روستا. برنامه سوم نیز تغییری اساسی ایجاد نمی‌کند. تا پایان دهه ۱۳۷۰، زن روستایی هنوز در نگاه برنامه‌ریزان یک بازیگر مستقل توسعه نیست؛ بلکه عضوی از خانواده روستایی است که سهم اقتصادی‌اش در دل فعالیت‌های خانوادگی محومی‌شود.

به گفته قاسمی، نخستین نشانی‌های تغییر در برنامه چهارم توسعه ظاهر می‌شود؛ آن هم نه با پذیرش نقش زنان در تولید، بلکه با اشارای محدود به «زنان بیکار سرپرست خانوار روستایی» و الزام بانک‌ها به ارائه برخی تسهیلات. از نگاه او، حتی این گام نیز بر پایه یک پیش‌فرض قدیمی برداشته شده بود؛ اینکه زن، پیش از آنکه تولیدکننده باشد، دریافت‌کننده حمایت است. برنامه پنجم نیز تحول چشمگیری به همراه ندارد. اما در برنامه ششم توسعه، برای نخستین‌بار ماده ۱۰۱ قانون، دستگاه‌های اجرایی را به رعایت عدالت جنسیتی مکلف می‌کند؛ اتفاقی که قاسمی از آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف سیاست‌گذاری در این حوزه یاد می‌کند.

سرانجام، برنامه هفتم توسعه نخستین برنامه‌ای است که زن روستایی و عشایری را به‌طور مشخص وارد متن قانون می‌کند. وزارت جهاد کشاورزی موظف می‌شود برای ساماندهی کسب‌وکارهای زنان روستایی و عشایری اقدام کند؛ موضوعی که در ظاهر، گامی رو به جلو به نظر می‌رسد.

اما قاسمی معتقد است همین ماده نیز یک محدودیت مهم دارد؛ ساماندهی کسب‌وکارها عمدتاً از مسیر تعاونی‌ها تعریف شده است، درحالی‌که همه زنان روستایی و عشایری عضو تعاونی نیستند و بسیاری اساساً فرصت یا امکان ورود به این ساختارها را پیدا نکرده‌اند. از نگاه او، مسئله فقط نبود تعاونی نیست؛ مسئله این است که سیاست‌گذاری هنوز زن روستایی را به‌عنوان یک کنشگر مستقل نمی‌شناسد؛ فردی که بتواند خودش تصمیم بگیرد، شبکه بسازد، تشکل ایجاد کند و در فرایند توسعه نقش‌آفرین باشد.

این همان مفهومی است که در ادبیات توسعه از آن با عنوان «عاملیت» یاد می‌شود؛ توانایی انسان برای اثرگذاری بر سرنوشت خود و محیط پیرامونش. موضوع اصلاً این نیست که زنان روستایی توانمند نیستند. برعکس، آنان سال‌هاست مسیر زندگی و تولید خود را پیدا کرده‌اند. مسئله این است که نظام برنامه‌ریزی کشور هنوز این واقعیت را به رسمیت نشناخته است.

🔍 حمایت‌گر یا حمایت‌پذیر؟

در دو دهه گذشته، بخش قابل‌توجهی از سیاست‌های دولت بر آموزش زنان، توسعه مشاغل خانگی، حمایت از صنایع‌دستی و افزایش مهارت‌های فردی متمرکز بوده است. این سیاست‌ها بی‌اثر نبوده‌اند. امروز زنان بیشتری به بازارهای جدید دسترسی پیدا کرده‌اند، فروش اینترنتی محصولات محلی را تجربه می‌کنند و کسب‌وکارهای کوچک خانوادگی را مدیریت می‌کنند. اما آیا همین تغییرات، جایگاه آنها را در ساختار تصمیم‌گیری نیز تغییر داده است؟

ذبیح‌الله ترابی پاسخ روشنی به این پرسش می‌دهد.



او معتقد است یکی از خطاهای سیاست‌گذاری در سال‌های گذشته این بوده که بیش از اندازه بر آموزش فردی تمرکز کرده و کمتر به ایجاد نهادهای اجتماعی، شبکه‌سازی، رهبری محلی و حضور زنان در فرایندهای تصمیم‌گیری پرداخته است. به تعبیر او، زنان امروز نسبت به گذشته مهارت بیشتری دارند، اما هنوز در بسیاری از روستاها اختیاراتشان متناسب با مسئولیتشان افزایش پیدا نکرده است. این همان شکافی است که در زندگی روزمره نیز دیده می‌شود.

در زندگی روزمره نیز دیده می‌شود. در بسیاری از روستاها، مهاجرت مردان برای اشتغال باعث شده است بار بیشتری از اداره مزرعه، دام، خانواده و حتی مدیریت مالی بر دوش زنان قرار بگیرد. مسئولیت تغییر کرده، اما ساختار تصمیم‌گیری با همان سرعت تغییر نکرده است. همین وضعیت در جامعه عشایری نیز دیده می‌شود.

مریم مومنی معتقد است سیاست‌گذار سال‌هاست درباره زنان روستایی و عشایری حرف می‌زند، برای آنها برنامه می‌نویسد و طرح اجرا می‌کند؛ اما هنوز یک پرسش اساسی بی‌پاسخ مانده است: آیا حکمرانی، زنان را صرفاً مخاطب سیاست‌ها می‌داند یا شریک سیاست‌گذاری؟ این پرسش فقط به عدالت اجتماعی مربوط نیست.

🔍 نگاه جهانی به زن روستایی

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فاو) بارها تأکید کرده است که کیفیت حکمرانی در بخش کشاورزی، به میزان مشارکت واقعی زنان در مدیریت منابع، تصمیم‌گیری و دسترسی به فرصت‌ها وابسته است.

در زندگی روزمره نیز نشان می‌دهد هرچا زنان صرفاً دریافت‌کننده خدمات بوده‌اند، توسعه پایدار با

محدودیت روبه‌رو شده است و هرچا به‌عنوان کنشگر و تصمیم‌گیر شناخته شده‌اند، تاب‌آوری نظام‌های غذایی افزایش یافته است.

این مسئله به کیفیت حکمرانی مربوط است. در روایت رسمی، معمولاً این‌گونه گفته می‌شود که باید برای زنان روستایی و عشایری فرصت ایجاد کرد؛ باید آنها را توانمند کرد و باید سهمشان را در توسعه افزایش داد. اما شاید این روایت، مسئله را از همان ابتدا وارونه تعریف کرده باشد. زنان روستایی و عشایری منتظر نمانده‌اند تا سیاست‌گذاری به سراغشان بیاید.

قرن‌ها پیش از آنکه نخستین برنامه توسعه نوشته شود، آنها در حال تولید بودند. پیش از آنکه واژه «توانمندسازی» وارد ادبیات مدیریتی کشور شود، آنها توانمندانه اقتصاد خانواده را اداره می‌کردند. پیش از

آنکه امنیت غذایی به یکی از کلیدواژه‌های سیاست‌گذاری تبدیل شود، آنها هر روز بخشی از امنیت غذایی این سرزمین را با کار خود تأمین می‌کردند. آنها کار خود را متوقف نکردند تا حکمرانی درباره‌شان تصمیم بگیرد. این حکمرانی بود که دیر فهمید توسعه روستایی بدون زنان معنایی ندارد.

🔍 توانمندسازی زنان یا توانمندسازی حکمرانی در ساماندهی ظرفیت اقتصادی و تولیدی زنان؟

زنان روستایی و عشایری دیگر صرفاً گروهی نیستند که باید از آنها حمایت شود؛ آنها از بازیگران اصلی حکمرانی محلی‌اند؛ بازیگرانی که بدون حضورشان، بسیاری از تصمیم‌ها بر پایه تصویری ناقص از واقعیت گرفته می‌شود. پیامد چنین وضعیتی را فقط زنان نمی‌پردازند. وقتی دانش بومی و نقش واقعی میلیون‌ها زن در فرایند تصمیم‌گیری دیده نشود، سیاست‌گذاری نیز بخشی از اطلاعات خود را از دست می‌دهد. تصمیمی که بر پایه تصویری ناقص گرفته شود، حتی اگر با نیت خیر اتخاذ و ابلاغ شده باشد، نمی‌تواند همه واقعیت را پوشش دهد.

در نهایت، شاید لازم باشد صورت‌مسئله را تغییر دهیم. سال‌ها این پرسش مطرح بوده است که حکمرانی برای زنان روستایی و عشایری چه کرده است؟ اما شاید پرسش دقیق‌تر این باشد که زنان روستایی و عشایری

برای حکمرانی چه کرده‌اند؟

آنها تولید را متوقف نکرده‌اند. اقتصاد خانواده را رها نکرده‌اند. در سال‌های خشکسالی، کوچ، تورم و بحران، از چرخه تولید خارج نشده‌اند. فرهنگ، دانش بومی و مهارت‌های تولید را نسل به‌نسل منتقل کرده‌اند.

اگر امروز امنیت غذایی، حیات روستاها و تداوم زندگی عشایری هنوز پابرجاست، سهم این زنان را نمی‌توان به چند بند از یک برنامه توسعه یا چند طرح حمایتی تقلیل داد. واقعیت شاید ساده‌تر و درعین‌حال تلخ‌تر از آن باشد که در ادبیات رسمی بازتاب پیدا کرده است؛ حکمرانی، بیش از آنکه به زنان روستایی و عشایری کمک کرده باشد، سال‌هاست بر کار تجربه و تاب‌آوری آنها تکیه کرده است.

پذیرفتن این واقعیت، امتیازی برای زنان نیست؛ شرط لازم برای حکمرانی بهتر است. توسعه از روزی آغاز نمی‌شود که زنان وارد میدان شوند؛ آنها مدت‌هاست در میدان حضور دارند. توسعه از روزی آغاز می‌شود که سیاست‌گذار سرانجام آنها را همان‌گونه که هستند ببیند؛ نه در حاشیه اقتصاد، بلکه در متن آن.



عشایر کمتر از دو درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند اما سهم قابل‌توجهی در تولید گوشت قرمز لبنیات و صنایع‌دستی دارند. دراین‌میان زنان تقریباً در تمام مراحل زنجیره تولید حضور دارند؛ از نگهداری دام و فراوری محصولات دامی تا تولید صنایع‌دستی، جمع‌آوری گیاهان دارویی بسته‌بندی و حتی فروش محصولات

مریم مومنی، مشاور امور زنان خانواده سازمان امور عشایر ایران؛ ساختار اقتصاد عشایری خانوادگی است و به همین دلیل بخش بزرگی از مشارکت در تولیدی زنان

هرگز به‌عنوان اشتغال مستقل ثبت نمی‌شود درحالی‌که حذف همین فعالیت‌های به‌ظاهر «نامرئی»، کل چرخه تولید را با اختلال روبه‌رو می‌کند

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

شناسه آگهی: ۲۲۳۹۷۷۶ م الف: ۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

صمد قدیم آبادی - رئیس ثبت‌اسناد و املاک

